

بیهوده گی مقوله فاشیسم در مسائل سیاسی و اجتماعی افغانستان

- 1 - مقدمه
- 2- اشاره بر مقوله فاشیسم
- 3 - بیهوده گی مقوله فاشیسم در افغانستان
- 4 - دیدگاه های برخی روشنفکران غیر افغان در باره فاشیسم مذهبی

1- مقدمه

در اوائل هزاره سوم پیش از سرنگونی نظام طالبان در افغانستان، در برخی از محافل و نشریات افغان ها صحبت های در باره " فاشیسم افغانی" براه افتاده بود. خوشبختانه با سقوط امارت اسلامی طالبان و آمدن ارتش امریکا و آوردن دموکراسی امریکای در افغانستان، برخی از روشنفکران به هورا کشیدن مصروف شدند و صحبت فاشیسم افغانی ختم شد. پایان صحبت فاشیسم در افغانستان باعث خوشی برخی از خواننده گان گردید، برای اینکه صحبت فاشیسم در ساختار اجتماعی افغانستان، از رهگذر جامعه شناسی علمی گنگ است.

ولی طولی نکشید که رژیم پوشالی افغانستان که سمبولیسم غربی گردیده بود، مبین بسیاری از اشتباهات گردید که عصر زوال آن نزدیک شده است. اکنون روشنفکران افغان دیدند جمهوری اسلامی زیبای چندانى ندارد و چون مقدمه یی برای آمدن طالبان خواهد یافت. در چنین فضایی صحبت فاشیسم افغانی دوباره رونق تازه یی پیدا کرده است.

اگر روشنفکران افغان بحث فاشیسم مذهبی را که پیوند ایدئولوژیک دارد از زاویه استدلال عقلانی ، مطرح نمایند - چیزیکه اکنون برخی از پژوهشگران ایرانی در رابطه نظام سیاسی ایران در گفتمان روشنفکری خود مطرح نموده اند - چنین بر خوردی های با مذهب و فاشیسم از دیدگاه جامعه شناسی و تضاد درون جامعه بما آموزنده است و زمینه مباحثه روشنفکرانه را باز می کند.

در چند سال اخیر دوران ریاست جمهوری بوش دوم صحبت از " فاشیسم اسلامی و جنگ جهانی سوم" بمیان آمده است. کار برد مقوله " فاشیسم اسلامی و جنگ جهانی سوم" برای نخستین بار از جانب رئیس

جمهور پیشین امریکا، بوش دوم صورت گرفته است. بعد از آنکه حمله نظامی دولت ایالات متحده امریکا در عراق شکست خورد و برخی از یاران جناح محافظه کاران از دستگاه بوش دوم به خاطر شکست فاحش نظامی امریکا در عراق، کناره گیری کردند، طراحان سیاسی کاخ سفید، مقوله سیاسی تازه بی را بنام " جنگ جهانی سوم و فاشیسم اسلامی" به بازار مطبوعات جهانی عرضه کردند.

به تاریخ نهم اکتوبر 2007 تونی بلر، نخست وزیر سابق انگلستان که در جمع نخبگان سیاسی کاتولیک نیویورک در باره ایدئولوژیک افراطی اسلامی حرف می زد، هشدار داد که جهان با شرایطی مشابه "ظهور فاشیسم در دهه 1920" روبرو است. از آنجایی که بحران های اقتصادی کشور های متروپل، پاشنه آشیل نظام های انحصاری است. حکمفرمایان پیشین محافظ کاران ، صحبت از فاشیسم اسلامی را به خاطری آغاز نمودند، که میل داشتند، یک جنگ فوری دیگر را در پهلوی عراق به راه اندازند. به همین خاطر صحبت از مقوله " فاشیسم اسلامی" در واقع آماده کردن روانی مردم امریکا به یک جنگ ویران کننده دیگری بود. منتها ملت امریکا برای نخستین بار با تصمیم انتخاب باراک حسین اوباما برای یک مدت محدودی هم که شده، جهان را از نگاه روانی به آرامش دعوت نمودند.

بدبختانه طوریکه در پیش ذکر شد، معلوم می شود که افغانستان واپس به معضله فقدان یک نظام سیاسی گرفتار شده است. شکست روز افزون جمهوری اسلامی افغانستان در زمینه اداری و اقتصادی و پیشرفت اسلامیت ها در جنگ های طالبانی و القاعده در جنگ های تروریستی در افغانستان و، مرحله گذار به اسلام ناب طالبی، باعث زنده شدن دوباره صحبت فاشیسم افغانی گردیده است.

جالب است که اکنون این صحبت ها از جانب عناصری صورت می گیرد که، از جمله حکمفرمایان بلند پایه افغانستان اند. این عناصر مدت شش سال دراریکه قدرت سیاسی افغانستان با آقای کرزی هم رکاب بودند. از قدرت سیاسی لذت می بردند، حال که خط مش سیاسی نواب شان در باره افغانستان تغییر کرده است و اسلامیت های طالب درآستانه تسلط بیشتر در قدرت سیاسی افغانستان قرار گرفته اند ، به گفتن سیاسی آمدن فاشیسم در افغانستان شروع نموده اند.

پیش از همه برای روشن شدن استفاده اصطلاح فاشیسم در ساختار اقتصادی و اجتماعی افغانستان، اشاره به روند فاشیسم کلاسیک اروپا می‌شود. تا با شناخت آن قضاوت درست و یا نادرست بودن، مقوله فاشیسم در افغانستان، روشن گردد.

2- اشاره بر مقوله فاشیسم

نخست از همه باید خاطر نشان سازم که فاشیسم چیزی نیست که بومی زاده ی خاک آلمان و ایتالیا و یا اسپانیا باشد. و یا اساساً به توان آن را پدیده ای اروپایی به حساب آورد و یا با مرگ « هیتلر» و «موسولینی» و سایر عناصری که تجسم واقعی فاشیسم قرن بیستم به شمار می‌رفتند، ممکن است برای همیشه رخت از جهان بسته باشد. همچنان نباید ظهور فاشیسم را تنها وابسته به عامل داخلی یک جامعه دانست. برعکس خطر فاشیسم تا زمانیکه روان جامعه بشری در حیطه کنترل صاحبان سرمایه های مالی و شرکت های بزرگ تجارتي جهان قرار دارد و تا روزیکه اربابان جهانخوار پراکثريت مردم جهان حکومت می‌کنند، باقی خواهد ماند.

پدیده فاشیسم که در تاریخ معاصر بشریت عملکرد ضد انسانی خود را به نمایش گذاشته و می‌گذارد، معمایی نیست که فقط برای برخی از روشنفکران افغانستان به خاطر استبداد مذهبی و قومی که در افغانستان حکمفرمایی می‌کند، مطرح شده باشد. برعکس فاشیسم که انگیزسیون مدرن آن در تاریخ معاصر برای سرکوبی هر گونه صدای حق طلبانه براه افتاد، پدیده است که بسیاری از متفکران غربی و شرقی را به خود مشغول و از آن ها طلب تحلیگری داشته است.

به راستی پدیده ای فاشیسم مدرن پیش بینی آن قبل از وقوعش برای بسیاری از متفکرین دور از دسترس بود. "راجانی پالم دات R.P.Dutt" مولف کتاب (فاشیسم و انقلاب اجتماعی) در سال 1934 میلای پیش از آنکه قتلگاه و کوره های بشرسوزی هیتلر را مشاهده کرده باشد، فاشیسم را چنین تعریف نموده است:

"... فاشیسم در حقیقت کاملترین و کثیف ترین و سازمان یافته ترین نمود پوسیدگی سیستم اجتماعی است که اساس آن بر استثمار انسان از انسان قرار دارد."

"... فاشیسم در واقع دکترین یا نظام ویژه مستقلی که در ستیزه با جامعه سرمایه داری و صنعتی پدیده آمده باشد، نیست. برعکس فاشیسم کامل ترین و پیوسته ترین عملکرد و در بعضی موارد نماینده مشخص ترین گرایش ها و سیاست های نظام سرمایه داری و صنعتی مدرن است."

البته این مطلب را باید در اینجا گفت که تحول به فاشیسم از لحاظ جزئیات امر الزاماً در هر یک از کشورهای صنعتی، حالت و شکل واحدی را به خود نمی پذیرد. سرمایه داری که در زمان شکوفایی خود برای بسیج توده های مردم علیه فئودالیسم شعار " برابری، برادری و آزادی" را مطرح می کرد، دانشمندانی چون ولتر، روسو، گویتیه و اصحاب دایره العارف که دم از انسان گرایی بورژوازی می زدند، به جهانیان عرصه داشت. همین سرمایه داری زمانی که در تمدن بشری به صورت یک اشتباه تاریخی در آمد و در بحران اقتصادی و بیکاری دچار گردید، سد راه تولید و پیشرفت تکنولوژی شد. حتی دموکراسی تشریفاتی خود را رها کرد و دیکتاتوری برهنه و بی شرمانهء طبقه حاکم را به صورت فاشیسم بر قرار نمود. این نظام که آله دست چند شرکت بزرگ تولیدی قرار گرفت و با بحران تاریخی، اقتصادی بیکاری دچار گردید، و در نتیجه جنگ جهانی دوم را به پراه انداخت که، در حدود 6 میلیون طفل، زن و مرد را در کوره های گاز سوختاند و 44 میلیون انسان های دیگر قربانی شدند.

فاشیسم در زمان ما دیگر الزاماً شکل کلاسیک را نخواهد داشت، بلکه اربابان جهانخوار و قدرت های کشورهای مراکز اصلی صنعتی از تاکتیک های ظریفتر و ناشناخته تری به مثابه اعمال فاشیستی علیه طبقات محروم، استفاده می نمایند.

فاشیسم از نظر خود فاشیست ها یک واقعیت روانی بود. آن ها فاشیسم را از نظر ایدئولوژیکی خود نیز تشریح کرده اند. سر تا پای کتاب (نبرد من) اثر " هیتلر"، فاشیسم را تجسم اصلی از... وظیفه، نظم، قدرت، دولت، ملت، تاریخ ترسیم کرده است. بنیاد فاشیسم آلمان بر مفهوم دولت، ماهیت و وظیفه استوار شده بود.

" موسولینی " ذهنیت تاریخی خود را در باره فاشیسم در دایره المعارف ایتالیایی سال 1932 میلادی منتشره 1933 تحت عنوان (دکترین سیاسی و اجتماعی فاشیسم) چنین بیان می دارد. که... از زمان تاسیس حزب انقلابی فاشیست ایتالیا در جنوری 1915 من هیچگونه نظریهء تئوریکی خاصی را در ذهنم نداشته ام.

فقط بعد ها بود که او کوشید برای توجیه وجودی فاشیسم نوعی تنوری را سر هم کند. تنوری را که در نشریه فاشیست ارگان (جامعه سلطنتی فاشیستی) به چاپ رساند، عناوینی چون قیام وطن پرستانه، وظیفه، همکاری و غیره را در بر می گرفت و هزاران کزافه گویی های بی مورد دیگر، که در حقیقت کمکی برای تشریح فاشیسم از نقطه نظر یک تنوری یا مفاهیم ایدئولوژیکی خاص نمی کند.

برخی از نظام های فاشیستی که در قرن گذشته میلادی در برخی از کشور ها روی کار آمدند درحقیقت در شرایط تهدید کننده انقلابات کارگری، به عنوان یک جنبش در عمل تحول یافتند و به عنوان یک جنبش توده ای ضد انقلابی جلوگر شدند. برای درهم کوبیدن انقلاب و ایجاد یک دولت نیرومند دیکتاتوری سرمایه داری، مخلوطی از سلاح های عوام فریبی و تروریسم را مورد استفاده قرار دادند. با مروری بر تاریخ جنبش کارگری و پارلمانی آلمان به این واقعیت آشنا می شویم، که " جمهوری وایمر " از 1919 تا 1933 حکومت دموکراتیک پارلمانی بود. احزاب سوسیال دموکرات و کمونیستان در حدود 46 درصد از آرای مردم را با خود داشتند. به تاریخ 30 جنوری 1933، زمانیکه که ائتلاف نامیمون شرکت های بزرگ صنعتی، کلیسای کاتولیک، پروتستانت و حزب هیتلر جبههء ساختند، هیتلر به قدرت رسید.

روز های بعد، مردم در شهرهای بزرگ آلمان تظاهرات عظیمی با شعار برگشت به انقلاب مارچ 1848، به آرزو برپاده رفته " کارل مارکس " که، همو به انقلاب 1848 خیلی امیدوار بود و باور داشت که انقلاب آلمان بزرگترین تحول اجتماعی و طبقاتی را در اروپا بوجود خواهد آورد، به راه انداختند. مردم نظام فاشیسم را علیه جنبش کارگری آلمان می دانستند. بعد از آنکه حزب هیتلر به وضع مرموزی قدرت دولتی را تصاحب کرد، از فردای آن دیکتاتوری فاشیسم را پیاده کردند.

بی ربط نبود که " توماس من " یکی از نمایندگان فرهنگ آلمان، نخست ضمن نامهء از پاریس به همزمان خود خاطر نشان ساخت و بعداً در رمان دکتر (فا وستوس) فاشیسم را ناشی از ... " اهریمن خوبی و شراراتی که از قرن ها پیش در روح هموطنان شان مخمر بود، می داند. " توماس من در آن رمان می گوید: ... ملتی که قدرت تجربه آن از همه بالاتر است و مغنویت آن از یکی بی طرفی و آزادی از بند تعلق از همه کاملتر و خطر ناکتر، ملت کانت ... بیش از بقیه در وضعی دون حیوانی غوطه ور شد...

فاشیسم در واقعی شورشی علیه مدرنیته است. گوهر و ماهیت فاشیسم ضد مدرنیته و ضد کثرت گرایی است. فاشیسم دنبال این است که آداب و رسوم سنتی که در اثر مدرنیزاسیون کنار گذاشته شده و لایه سنتی جامعه طرد شده، دوباره بازسازی کند. حاملان فاشیسم طبقه محافظ کار و متوسطی که پاسداران "سنت" اند. زمانیکه منافع این طبقه در جامعه سنتی در اثر گسترش فرهنگ مدرن و مدرانیزاسیون در حال افول و اضمحلال قرار می گیرد، به محض اینکه طبقه محافظ کار سر نوشت خود را غیره قابل تحمل می یابد، بلافاصله به سراغ گروه متخاصمی می گردد که مسؤل اوضاع نا مساعد اوست. این گروه محافظ همان قشر مذهبی و سنتی جامعه اند که پایگاه اصلی جریانات فاشیستی قرار می گیرند.

بی درنگ باید در اینجا به خاطر یادمان اشاره تاریخی را اضافه کنم که، چنین اوضاع نا مساعدی به دسیسه افشار سنتی و مذهبی در تاریخ معاصر برخی از کشور های جهان سوم دیده شده است که، سیاست های استعماری به کمک افشار مذهبی و سنتی سدی را علیه تجدد گرایی روشنفکران جهان محروم برپا کرده اند و جریانات تجدد گرایی را عقب زده اند. مثال زنده آن واکنش های مذهبی و ارتجاعی قشری ایست که در سقوط جریانات مشروطه خواهی در اوائل سده گذشته میلادی در افغانستان و در ایران بعمل آمده است.

البته من با این باورم که سقوط جریانات مشروطه خواهی در منطقه و به ویژه در افغانستان توسط سیاست های استعماری به کمک افشار مذهبی جامعه و سران قبائل محصول حرکت فاشیستی نبوده است. برای اینکه در افغانستان تحولات مدرنیزم در نطفه بطور عاریت از بیرون به جامعه توسط برخی از روشنگران آورده شده بود و باید قبول کرد که رفورم مشروطه خواهان، فرایند گسترده فروپاشی همبستگی سنتی، مذهبی، قبیله یی و توده ای شدن را در جامعه افغانستان نداشت.

با آنکه فاشیسم مظهر واکنش اعتراض آمیز و احساس ضعف و خطر طبقات ما قبل سرمایه داری نسبت به پیامد های مدرنیسم است و فاشیسم یکی از عوارض دوران گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن است، با آنهم تا امروز در کشور های که دوران فاشیسم را از سر گذشتاندند، نتوانسته اند با شعار های « بازگشت به خویشتن » بهشت « دوران طلایی » گذشته را ایجاد کنند. برای اینکه به تعبیر « ماکس وبر » سازمان اجتماعی جامعه مدرن پیچیده و پیشرفته است، جامعه ای حرفه ای است که، دیوان سالاری عقلانی بر دستگاه حکومتی حاکم است. در جامعه مدرن با الزوره اکثریت جامعه شهرنشین می شوند.

در پژوهش پدیده ء فاشیسم مسئلهء روانشناسی نیز عمده بوده که نگارنده صحبتی از آن نکردم، برای اینکه از نظر من بحث تنوری فاشیسم در شرایط کنونی افغانستان برای روشنفکران افغان صحبت اضافی است. باز کردن مسئلهء روانشناسی فاشیسم صحبت طولانی است که در این مضمون جا ندارد.

اشارهء بر تنوری فاشیسم از این قلم بصورت بسیار مختصر که در پیش ذکرشده، پاسخی به این سوال که چرا هموطنان ما در شرایط کنونی افغانستان دوباره صحبت فاشیسم را باز نموده اند، نیست. برای اینکه برخی از قلم بدستان و سیاستمداران افغان، از یک نوع معمای فاشیسم افغانی صحبت می کنند.

برداشت من از گفتار آنها این است که، یا برخی از قلم بدستان افغان مطالعهء درستی در باره مقوله فاشیسم ندارند و یا بخاطر عقده های قوم گرایانه و بازار گرم سیاسی گفتگو های دربارہء فاشیسم می نمایند.

3 - بیهوده گی مقوله فاشیسم در افغانستان

امروز کسانی که صحبت فاشیسم را در افغانستان مطرح می کنند، اگر انگیزه ها و مسائلی از قبیل سیاست ، قدرت طلبی، قوم گرایی ، حزب بازی و منطقه گرایی را در نظر ندارند ، پس لطفاً آنها هنگام صحبت فاشیسم در افغانستان اولتر از همه باید انگشت روی فاشیسم مذهبی بگذارند. - همانطوریکه در مقدمهء مضمون یاد شده است - برای اینکه امروز همین متولیان مذهبی افغانستان اند که اقوام وادی های هندوکش را به جان هم می اندازند.

آن عده چیز فهم های افغان که صحبت از جناح ها و یا احزاب سیاسی فاشیستی را در افغانستان در گفتار و در نوشتار خود مطرح می کنند، اگر تنوری خود را از زاویه مذهبی مطرح نمایند، آنوقت به یافته های خود پایه های تاریخی داده می توانند. چون از همین سر زمین حکمفرمایان مستبدی از طایفه های مختلف مانند سلطان محمود غزنوی و احمدشاه دورانی سر بلند کردند و در پوشش گسترش دین اسلام در هندوستان حمله کردند و ملیون ها انسان بیگناه را به قتل رساندند، لاکن در بررسی تاریخی کسی اعمال آنها را فاشیست نگفت. کلاً پیروان ادیان سامی به خاطر باور های دینی خود از دو هزار سال بدین طرف بوسیله جنگ های مذهبی، ملیون ها انسان را نابود کردند ، ولی در تاریخ معاصر کدام دانشمندی مقوله

فاشیسم را برابر نهاد جنگ های صلیبی و غیره قرار نداده و استفاده نکرده است. برای اینکه فاشیسم کلاسیک، عمل کرد طبقاتی نظام سرمایه داری است.

برخی از افغان ها از یک نوع استبداد سخن رانده اند که، به تعبیر آن ها این استبداد فاشیستی است. به باور این قلم بیهوده گی طرح مقوله فاشیسم در مسائل سیاسی و اجتماعی افغانستان و تضاد در صحبت های وطنیاران ما در مسائل زیر نهفته است.

1- آنچه در بررسی تاریخ معاصر افغانستان واقعیت دارد، این است که در افغانستان بعد از سرنگونی آخرین بقایای تیموری در هرات مرکز خراسان آن روز گار، نظام قبیله ای حاکم شده است و تا امروز بسیاری از شهرهای بزرگ افغانستان در زیر سایه سنگین ساختار قدرت مرکزی قبیله ای افغانستان، از رشد فرهنگ و اقتصاد شهری به دور مانده است. پس چنین یک نظامی را نمی توان با واژه های عصر مدرن بررسی کرد.

شدت ظلم و ستم انسانی وابسته به درجه رشد عقلانی، فرهنگی و اجتماعی جامعه است. پژوهشگران علوم اجتماعی با تکیه با بررسی عمیق جامعه شناس امریکایی « هانری لویز مورگان» به این باور اند که روابط اجتماعی بشر در دوره بربریت بهتر از دوره آدم خواری بوده است. در دوران بربریت بشر به بسیاری ابزار نوینی آشنا شده و از آنها برای بهبودی حیات خود استفاده کرده است.

در برخی از کشور آسیایی، جوامع قبیله ای با روابط حقوقی و اجتماعی خیلی پیشرفته تر از دوران بربریت بوده است. مردم همین جوامع قبیله ای که در جامعه شناسی بنام « جامعه بسته » یاد می کنند، در قرن هژدهم مقاومتی های علیه سیاست های استعماری کشور های اروپایی از خود نشان داده اند.

شدت ظلم و ستم انسان بالای انسان در هر دوره از تاریخ بشری دیده شده است، ولی در دوران فاشیسم همانطوریکه در پیش گفته شده، مسئله اساس حرکت طبقاتی است. طبقه سنتی و مذهبی که در جامعه و مدرن نسبت پیشرفت فرهنگی و تکنالوژی دوران زوال خود را می بیند، اما حاضر به پذیرفتن نیست ، دست به اعمال فاشیستی می زند.

2 - تضاد فکری کسانی که به فاشیسم افغانی باور مند اند، در اینجا است که ، از نظر ایشان افغانستان یک جامعه قبیله‌ای و بسته است و فرهنگ خشونت و استبدادی در جامعه حکمفرماست، - که درست هم است - اما اینها نمی‌تواند نشانه‌های فاشیسم باشد.

فرهنگ خشونت و ظلم و ستم در این جوامع چیزی تازه‌ی نیست. ظلم و ستم در وادی‌های هندوکش از هزارها سال قبل رواج داشته و تا امروز ادامه دارد، ولی فاشیسم نیست. چنین اصطلاحی در سامانه اجتماعی، اقتصادی و طبقاتی افغانستان تطبیق نمی‌کند.

فرهنگیان ما که در جراید داخل افغانستان در هفته‌های گذشته صحبت‌های از فاشیسم نموده‌اند، به این استدلال که در ساختار سیاسی افغانستان هنوز وابستگی‌های قبیله‌ای وجود دارد، ادامه نتیجه‌گیری خود را به فاشیسم کشانده‌اند. حال آنکه در چنین ساختاری نمی‌توان مقوله فاشیسم را به حزب و یا نهاد سیاسی مردمی که در آن سهم دارند، اطلاق کرد.

اکنون این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد که در اریکه قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی افغانستان پشتون‌ها سهم بارزی دارند. سهم پشتون‌ها در قدرت سیاسی افغانستان، پدیده‌ای تاریخی است که ریشه آن با سیاست‌های استعماری انگلیس و شوروی سابق در این سرزمین پیوسته می‌گردد. گرچه امروز این قدرت دهی بیشتر که نتیجه سیاست‌های آقای کرزی به نفع پشتون‌هاست. خلاف قانون اساسی افغانستان است. برای اینکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان دو مورد در زمینه مشروعیت قدرت سیاسی افغانستان ذکر شده است که از نظر این قلم، زعامت و مشروعیت تاریخی قوم پشتون را از بین برده است.

اولی : دولت قبیله‌ای ارثی که تا پیش از قانون اساسی جمهوری دوم از این قوم بود، تبدیل به نظام جمهوری اسلامی انتخاباتی شد.

دومی : هژمونی قومی که تا اکنون این قوم تکیه بر قدرت مرکزی می‌کردند و توسط حکومت استبدادی ، خواسته‌های اقوام دیگر وادی‌های هندوکش سرکوب می‌شد، ظاهراً در پوشش قانون اساسی افغانستان، رنگ باخته است .

فراموش نکنیم که یک عده خان و خانزاده از چند قبیله که در قدرت سیاسی افغانستان سهم داشتند و دارند ، نمایندگی از کل خلق پشتون نمی کنند. اقوام پشتون به همان اندازه در سیاه روزی قدرت های حاکمه در این سرزمین دچار اند، که اقوام دیگر وادی های هندوکش. این قضاوت غیرعلمی است که با هژمونی گروه طالبان « زنگوله فاشیسم » را به گردن قوم پشتون آویزان کنیم. طالبان گروهی اند که بخاطر ایدئولوژی ناب اسلامی خویش انسجام یافتند. آن ها به ایدئولوژی خود باورمند، پایه دا و وابسته اند.

برای کسانی که گروه طالبان خوش آیند نیستند، لطفاً باور های مذهبی شان را به بحث بکشند. برای اینکه انسان ها از بدو تولد دارای مشترکات فکری فراوانی هستند اما عوامل محیطی و اجتماعی سبب می شود که هر کس طرز فکر و مرام و عقیده ای را در پیش بگیرد. در جوامع سکولار چون تبلیغات دینی و مذهبی آزاد است فرد بسته به علاقه و گرایش که به ادیان و مذاهب داشته باشد نسبت به این ادیان تحقیق می کند و گاه ممکن است شیفته یکی از این دین ها شده و این دین از او یک انسان اصول گرا بسازد.

اما در جوامع مذهبی چون مذاهب و ادیان دیگر تبلیغاتی ندارند فرد از ابتدای تولد با اعتقاد به همین مذهب اجتماعی بزرگ شده و چون این طرز فکر در وجود او کامل رسوخ میکند به خود اجازه نمی دهد تا این طرز فکر را نقد کند. به همین خاطر بر همه اصول و قوانین آن مذهب پایبند می شود.

طالبان امروزی همان نسلی است که دولت امریکا و سعودی سی سال پیش اساس مکاتب تربیه مذهبی آن ها را گذاشتند. اکنون به خوبی آشکار شده است که در مدت شش سال جمهوری اسلامی آقای کرزی دولت امریکا دوظفل دوگانه خود را آقای کرزی و حکومت او و طالبان را به عین شرایط و گرمی و محبت در بقل گرفته است. در غیر آن صورت برای یک انسان آگاه غیر قابل قبول است که 38 کشور صنعتی جهان دست بدست هم بدهند و نتوانند در مدت 7 سال ابتدای ترین پایه رشد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یک کشور محروم را، بگذارند؟

اگر صحبت بر مبنای سر خشونت انسان از دید گاه قومیت و نجات انسان مطرح شود، چنین برداشتی در ذات خود فاشیستی است.

گذشته از درستی یا نا درستی چنین تشبیهات، آنچه که از دید گاه برخی از فرهنگیان ما در باره حوادث چند ساله افغانستان پنهان مانده است، عدم تفاوت کلی در زمینه های سیاسی، قدرت طلبی، و وابستگی سیاسی تمام جناح های بنیادگرایان مذهبی افغانستان است که، در دهه های اخیر در سرنوشت سیاسی و

اقتصادی مردم افغانستان شرکت داشتند. هر واقع بینی که به بلوغ سیاسی رسیده باشد، دیگر خیالبافانه تفاوتی بین پشوایان، سرداران، کارگزاران و نعره زنان مختلف بنیادگرایان مذهبی و جهادی افغانستان نمی گذارد.

درست است که طالبان ارتجاعی ترین و سیاه ترین نیروی های بنیادگرایی در منطقه اند، ولی فراموش نکنیم که متولیان مذهبی دیگر ما که دربالا از آنها نام برده شد و آن ها دین را حربه ایدئولوژیک خویش ساختند، خون هزار ها انسان بیگناه را ریختند آن ها چه بودند و چه کردند؟ متأسفانه مشکلاتی که امروز برخی از روشنفکران افغان به آن دچار اند، تفکر است. به جای اینکه مسا ئل افغانستان را از دیدگاه عقلانی، تفکر و سکولاریسم که در آن ها اندیشه همومانسیم نهفته است، مطرح کنند ، برعکس از روی احساساتی که بوی قومی، زبانی و منطقه گرایی می دهد ، به بررسی مسائل افغانستان می پردازند. چنین مضامینی که مرز بطلان از واقعیت فاصله داشته باشد، مورد تمسخره خواننده گان قرار می گیرد، زیرا خواننده با خود می گوید که فرد نویسنده مبتلا به « نا رسائی در تمرکز ذهن» گرفتار است.

ازآنجاکه جناح های قدرت طلب مذهبی افغانستان همه وابسته به قدرت های کشور های اسلامی منطقه و همجوار افغانستان اند، و از نگاه ساختارحکومت مذهبی و بنیادگرایی حالت مشابه دارند، شاید یکی از انگیزه های که فرهنگیان افغان را وا داشته تا در مورد فاشیسم چنین یک سوی نگری کنند، احتمال است ، صحبت های بوده باشد که از چندین سال بدینسو از جانب برخی از روشنفکران ایرانی مبنی بر نقش فاشیسم در جامعه ایران است که در مطبوعات داخلی و خارجی ایران به نشر می رسد. در زیر برای معلومات خواننده گان اشاره یی به گفتمان مقوله فاشیسم که از جانب برخی از روشنفکران ایرانی صحبت ، می نمایم.

4 - دیدگاه های برخی روشنفکران غیر افغان در باره فاشیسم مذهبی

به تعبیر برخی از روشنفکران ایرانی که در زیر از نظریات آن ها نام میبرم ، در ایران بعضی از جناح مذهبی دین را حربه ایدئولوژی ساختند و این استبداد ایدئولوژیکی به فاشیسم تحول کرده است.

آقای امیر طاهری در اخیر سال 1996 در پاریس مقاله‌ء را تحت عنوان « فاشیسم عام» برشته تحریر درآورده است که، تلخیص آن در هفته نامه ایران ستار، شماره 147، 21 فبروی 1997 نیز چاپ شده است. او عملکرد هفده سال رژیم جمهوری اسلامی ایران را از نگاه زبانی و روانی و قتل های که در ایران صورت گرفته، جمع بندی کرده و تحول ایران را بسوی یک (فاشیسم عام) که این واژه یافته آقای طاهری است، ذکر نموده است. طاهری می گوید ... من به حافظه کامپیوترم فهرستی از 189 واژه و اصطلاح را سپرده ام که بیشتر آن ها واژه گان تازه وضع و جعل شده ای هستند که ستون فقرات « فارسی خمینی» بشمار می روند...

یک سال بعد از مضمون طاهری هفته نامه ایران استار در 22 می 1998 مضمون دیگر از آقای علی میر فطروس مورخ و پژوهشگر ناسیونالیست ایرانی، تحت عنوان (اسلام راستین و توتالیتاریسم) که از کتاب "ملاحظات در تاریخ ایران" بقلم علی میرفطروس نوشته شده، بچاپ رسانده است.

علی میر فطروس در این بخش از کتاب خود پیش از ده مشخصه به فاشیسم مذهبی ایران می دهد و بر داشت خود را از حکومت ایران و فاشیسم چنین جمع بندی می کند. ... مطالعه تطبیقی آراء نظریه پردازان اسلام راستین با اصول و ویژگی های توتالیتاریسم این واقعیت را روشن می کند که آراء و عقاید این نظریه پردازان داری ذخایر فراوانی از اصول ویژگی های توتالیتاریسم (فاشیسم، نازیسم و استالینیسیم) می باشد. همو با تشریح مشخصاتی چون کیش شخصیت، اصالت رهبر، ضدیت با روشنفکران، ضدیت با آزادی، دموکراسی، کنترل و سلط گستردهء پولیس سیاسی، بسیج و بسیج توده ای... و غیره می پردازد.

به نظریه میر فطروس توتالیتاریسم و اسلام، اساساً یک نظام ایدئولوژیک می باشند. در این سیستم، ایدئولوژی فاشیسم، نازیسم، استالینیسیم و اسلام به عنوان یک حقیقت برتر، همه ی ارزش ها و عقاید اجتماعی و سیاسی و اخلاقی جامعه را تحت سلطه ی خویش دارد. ایدئولوژی در رژیم های توتالیتار چیزی شبیه به آمیختگی دین و دولت در نظام اسلامی است ...

آقای اکبر گنجی روشنفکر دیگر ایرانی که چندین دفعه زندانی شده است از سال 1998 تا کنون چندین مقاله تحلیلی در بارهء مدرنیسم در ایران نوشته است. او نقش نیروهای سنتی « خاکی ها » را که علیه مدرنیسم ایران اند، به بحث کشیده است. در اینجا یک اشاره کوتاهی راجع به خاکی ها ضروری است -

توجه کنیم که اصطلاح خاکی ها که در ایران استفاده می شود با اصطلاح « گِرگ های خاکی »، که یک جنبش فاشیستی قوی اسلامیت های ترکیه است، که حتی در کشور اروپائی نیز فعالیت دارند، شباهت بهم می رساند.

آقای گنجی مضمونی تحت عنوان (اولین فاشیست شیطان است) در سال 1998 در هفته نامه " شهروند" چاپ تورنتو. شماره 344 به چاپ رسانده است و او که از جمله سخنرانان کنفرانس برلین، در آلمان بود و در مصاحبه مطبوعاتی که در عین سال با مجله " اشپیگل" چاپ هامبورگ، نموده است، از تئوری خود در باره فاشیسم ایران دفاع کرده، همین موضوع باعث شد که در زمان بازگشت به ایران واپس زندانی گردد.

آکبر گنجی با پیش کشیدن و تکیه بر ذهنیت دکتر علی شریعتی که کتابی در باره فاشیسم نوشته است و در آن کتاب شریعتی از دو نکته مهم پیرامون ظهور فاشیسم در آلمان و ایتالیا ذکر می کند.

اولی : هنگامیکه فاشیسم در آلمان ظهور کرد، خطوط فکری و جبهه گیری ها به هم ریخت، یعنی با ظهور فاشیسم، جبهه گیری های فکری که تا قبل از ظهور آن وجود داشت، به هم می ریزد.

دومی : زمانیکه که جنبش فاشیستی در آلمان و ایتالیا در حال شکل گیری بود، چپ ها بطور کلی از درک این پدیده عاجز شدند.

آقای گنجی با اتکا به این دو نکته، حرکت اصلاح طلبان ایران را در شرایط کنونی یک جنبش ضد فاشیستی می داند. یا به عباره دیگر خود و همفکران خود را در مقابل یک جریان ما قبل دوران گذار به مدرنیسم که همانا به تعبیر او، فاشیست است، می داند.

در اینجا داوری در باره درست و یا نادرست بودند مباحثهء روشنفکران ایران راجع به فاشیسم مطرح نیست. برای اینکه با چند مقاله به ویژه به عنوان یک افغان که شناختی از خمیرمایه های درون جامعه ایران ندارم، نمی توان قضاوت در باره این موضوع نمود. ولی به خود این اجازه را می دهیم که با بررسی شرایط اختناق مذهبی ایران از نظر فاکتور های مقایسوی برای روشن شدن زوایای تاریک جامعه خود، استفاده کنیم.

امروز برای هیچ کس شرایط اختناق مذهبی ایران پوشیده نیست. در ایران اختناق سیاسی در برابر روشنفکران، زنان، همجنس بازان و دین باوران غیر اسلامی زیاد است. استبداد مذهبی فضای سیاسی ایران را احتوا کرده است. هژمونی فرهنگ مذهبی در تمام شئون زندگی روز مره مردم ایران سایه انداخته است.

هدفم از آوردن مثال از گفتمان فاشیسم در ایران فقط به خاطر ارتقاع فکری برای آن عده از قلم بدستان افغان است، که بیهوده صحبت فاشیسم افغانی را به جراید و وب سایت ها براه انداخته اند، بدون اشاره به ایدئولوژی مذهبی آن. در حالیکه روشنفکران ایران فاشیسم را به مثابه یک تضاد اجتماعی که امروز بین گروه طرفدار آزادی، جامعه مدنی، سکولاریسم از یک سوی و از جانب دیگر گروه های روحانی که حاملان و مفسران پیام خدا، خود را می دانند. و توده ای کثیری را تغذیه فکری و معیشتی می نمایند، بوده است. این تضاد ها در واقع بیانی است که مرحله گذار جامعه ایران را بطرف مدرنیته و سرمایه داری ، نشان می دهد.

در پایان امیدوارم که برخی از روشنفکران افغان که بر مسائل معلومات دارند، برای تفاهم عقلانی چنین بحث های را همراهی کنند.

با عرض حرمت. تورنتو. مارچ 2009